

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۱۱، پیاپی ۹۵، پاییز ۱۳۹۰

تأثیر مسایل قندهار بر چالش‌های سیاسی میان صفویان و بابریان (۹۳۲-۵۱۱۰۸.ق)

بدرالسادات علیزاده مقدم^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۲۰

تاریخ تصویب: ۹۰/۸/۲۰

چکیده

حکومت بابریان بزرگ (۹۳۲-۱۱۱۸.ه. ق) از ادوار درخشان در تاریخ شبه قاره هند است. اگر چه بابریان طلیعه قدرت‌گیری خود را به مدد همسایه بزرگ خود یعنی ایران عهد صفوی آغاز کردند، تا پایان دوره اورنگ زیب (۱۱۱۸.ه. ق) در پوشش ارتباط کم و بیش دوستانه با صفویان در رقابت تنگاتنگی بر سر تسلط بر شهر قندهار بودند. این رقابت تنگاتنگ نه تنها تاریخ ویژه‌ای را برای قندهار رقم زد، بلکه تأثیرات مهمی در روابط سیاسی دو کشور ایران و هند به جای گذاشت. در این مقاله ضمن بررسی اهمیت تاریخی قندهار، به نقش این ناحیه در روابط ایران و هند در دوره بابریان می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: قندهار، بابریان، صفویان، تجارت.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور مرکز اصفهان baliz_moghadam@yahoo.com

مقدمه

قندهار شهری است که در منابع ایرانی و هندی پیوسته از آن به دارالقرار قندهار یاد شده است (شاملو، ۱۳۷۱: ۴۹۷/۱؛ برهن، ۱۳۸۳: ۱۰۲). آب و هوای ملایم و فراوانی باغ‌ها و میوه‌ها از نکات مورد توجه مورخین به این ناحیه بوده است (برهن، ۱۳۸۳: ۱۰۲). این منطقه علاوه بر اهمیت تجاری و بازرگانی، به دلیل موقعیت خاص آن به عنوان دروازه ورود به سرزمین هندوستان و دستیابی به ثروت‌های افسانه‌ای آن از جاذبه خاصی برخوردار بوده و از سوی دیگر، موقعیت ویژه این شهر به عنوان ناحیه مرزی در میان کشور ایران و هند تاریخ خاصی را برای این شهر رقم زده است؛ تاریخی که در بسیاری از ادوار تاریخی فصل مشترکی میان تاریخ این شهر با حیات تاریخی ایران و یا تاریخ هندوستان به حساب آمده است. به جرئت می‌توان گفت، ارتباط حیات مشترک تاریخ قندهار با ایران به ادوار بسیار شکوفا و باستانی ایران، یعنی دوره هخامنشی رسیده و تا پایان عصر مغولان کبیر (بابریان بزرگ) در هندوستان همچنان ادامه داشته است.

فراز و فرودهای قندهار از عهد باستان تا عهد ببری

شهر قندهار در عهد باستان جزو ناحیه‌ای بود که در اوستا «هرخوایی تی» و در سنگ‌نوشته‌های عهد داریوش به «هرخواتیش» و در منابع یونانی با نام «آرخوزیا» و «آرکوشیه» یاد شده است (گروسه، ۱۳۶۸: ۵۳). برخی معتقدند، کلمه آرخوزیا از نام مهم‌ترین رودخانه این ناحیه، یعنی رودخانه آراختس یا همان ارغنداب گرفته شده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۵۳). کوروش برای نخستین بار در دوره هخامنشیان، این ناحیه را در سال ۵۳۹ قبل از میلاد فتح کرد و به قلمرو هخامنشیان افزود (داندمایف، ۱۳۸۶: ۱۳۸). به نظر می‌رسد علاوه بر مسایل تجاری و حضور در شاهراه ابریشم، یکی دیگر از عوامل اصلی توجه کوروش به این ناحیه، بدون تردید، موقعیت سوق‌الجیشی این ناحیه به عنوان دروازه ورود به هند بود؛ چنانکه در دوره داریوش و در استمرار فتوحات کوروش تمامی نواحی هند غربی و دره سند تا مصب آن به قلمرو هخامنشی پیوست (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۱۵۹). اسکندر مقدونی نیز در ادامه فتوحات خود و با توجه به جاذبه‌های خاص یاد شده در شهر قندهار، دستور ایجاد شهری به نام «الکساندریا آرخوزی» را در کنار قندهار صادر کرد

(مشکور، ۱۳۷۱: ۱۹۴). این ناحیه پس از گذار از دوره سلوکیان و ورود به دوره اشکانیان مورد هجوم اقوام سکه و پس از آن یوئه چی ها قرار گرفت. این اقوام به تدریج از ترکستان مهاجرت کرده و از سیستان تا قندهار گسترده شدند (گروسه، ۱۳۶۸: ۷۷).

از مهم ترین دستاوردهای حضور این اقوام در قندهار، تشکیل سلسله قدرتمندی به نام کوشانیان و مهم تر از آن، گسترش آیین بودا، به مدد حمایت سلاطین همین سلسله در تمامی ایالت شرقی ایران بود. گسترش آیین بودا در این منطقه موجب ایجاد معابد و مجسمه های فراوانی از بودا شد (حبیبی، ۱۳۶۳: ۸۵۷). مبلغان بودایی همراه با کاروان های ابریشم پس از عبور از نواحی ترکستان شرقی و افغانستان برای زیارت وارد معابد بودایی قندهار و سرانجام رهسپار چین می شدند. در واقع، بودایی ها از همین راه کیش بودایی را در سراسر ترکستان، چین و اطراف آن گسترش دادند (رضا، ۱۳۷۶: ۲۴۳).

در این دوره معابد و تمثال های زیادی از بودا در قندهار ساخته و پرداخته شد. گسترش هیکل تراشی و ساخت مجسمه های زیبای بودایی در این منطقه چنان گسترش یافت که توانست با نقش فرهنگی خود هنر قندهاری را پدید آورد (لیون، ۱۹۵۷: ۴۰)، اما این دوره شکوفایی پایدار نماند و بار دیگر در سال ۵۲۰ میلادی قندهار مورد هجوم اقوام هیاطله قرار گرفت. هیاطله در این هجوم قندهار را - که مظهر تلفیق فرهنگ یونانی و بودایی بود- به شدت ویران کردند؛ بوداییان را تحت تعقیب قرار دادند و معابد، صومعه ها و آثار هنری آنان را که طی پنج قرن تکوین یافته بود، نابود کردند. بنابر شهادت برخی از سیاحان، هیاطله در قندهار دو ثلث اهالی را خفه و مابقی را اسیر و غلام خود کردند و بسیاری از معابد و صومعه های بودایی را ویران نمودند (گروسه، ۱۳۶۸: ۱۴۲-۱۴۳)، اما بار دیگر این ناحیه پس از پیوستن به قلمرو ایران در دوره خسروانوشیروان حیات تجاری خود را باز یافت؛ چنانچه بار دیگر راه جنوبی ابریشم که کوه های تیاشان و آلتایی را درمی نوردید و پس از طی مراحل مختلف از طریق هرات، بست و قندهار به مولتان در هندوستان می پیوست، از رونق و اهمیت ویژه ای برخوردار شد (چلنگی، ۱۳۷۵: ۱۸-۱۹ و ۲۷-۲۸).

در دوره اسلامی قندهار در دوره حکومت معاویه به تصرف مسلمانان درآمد. طی این حملات، بسیاری از معابد و تمثال های بودا ویران گردید (بلاذری، ۱۹۷۸: ۴۳۱)، اما به گفته مورخان پرستش

آیین بودا در این ناحیه همچنان تا قرون اولیه هجری رونق و رواج داشت؛ چنانکه جغرافیایانویسان این قرون، از قندهار به عنوان شهری عظیم با آبادی‌های بسیار - که در آن بتان زرین و سیمین بسیار بوده و بر همان زیادی در آن ساکن بوده‌اند - یاد کرده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۳۰: ۶۷؛ دمشق، ۲۹۸: ۱۳۶۶). در دوره غزنویان بار دیگر قندهار شاهراه انتقال آیینی، با عنوان مذهب اسماعیلی به هندوستان شد (حبیبی، ۱۳۶۳: ۸۷۳). در این دوره به سبب شدت عمل غزنویان، اسماعیلیان زیر نفوذ آنان ترک دیار کرده و از قندهار راهی هندوستان شدند. در خلال همه این فراز و فرودها حیات قندهار به عنوان شهری واقع در راه جنوبی ابریشم کم‌وبیش استمرار داشت. اما هجومی جدید این بار به این شاهراه تجاری ضربه‌ای مهلک وارد کرد. قندهار در جریان حمله مغول به شدت ویران گردید و اهالی آن قتل عام شدند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۸۴۸/۲). در دوره حمله تیمور نیز این شهر در جریان لشکرکشی‌های وی به شدت ویران شد (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۴۷/۱). این وقایع سهمگین بدون تردید وقفه‌ای آشکار در حیات سیاسی و اقتصادی قندهار به وجود آورد و در این دوره سهم بسزایی از جریان تجاری این ناحیه به‌ویژه تجارت ابریشم را به خلیج فارس منتقل نمود (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۶۷؛ کلاویخو، ۱۳۳۷: ۲۸۶). بازگشت آرامش به این منطقه و استمرار اهمیت سوق‌الجیشی و تجاری قندهار در ادوار بعد نیز همچنان از سوی کشورهای همسایه، جاذبه‌ای فراوان برای تسلط بر این منطقه داشت؛ چنانکه در دوره بابری موضوع تسلط بر قندهار به چالشی اساسی در روابط سیاسی و نظامی آنان و صفویان مبدل شده و این دو کشور همسایه را به مدت دو قرن به یکدیگر مشغول کرده بود.

اهمیت تجاری و نظامی قندهار در دوره بابری

هم‌زمان با تشکیل دولت بابری و دولت بزرگ صفوی در همسایگی قندهار این شهر از اهمیت بیشتری برخوردار شد. موقعیت جغرافیایی قندهار و محصور بودن این شهر از سه طرف به وسیله دامنه کوه‌های بلند، وجود منابع آب و زمین‌های حاصل‌خیز در این شهر همراه با قلعه عظیم آن موقعیت استراتژیک مناسبی برای این شهر و جاذبه‌ای خاص برای تصرف آن از سوی همسایگان آن به ویژه ایران و هند فراهم کرده بود. مورخان این دوره به ویژه، قلعه قندهار را به دلیل استحکام، متانت و دشوار گشایی آن شهره آفاق دانسته‌اند (لاهوری، ۱۸۶۱: ۳۷۴/۱) و به دلیل عظمت،

بینندگان را از مشاهده آن حیران توصیف نموده‌اند (قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۸). به گفته مورخان، قلعه قندهار در این دوره هفت قلعه داشت که خندق عریض و عمیقی آن را احاطه کرده بود. این قلعه همچنین چندین دروازه و برج دیده‌بانی داشت که دفاع از شهر را آسان و تسخیر آن را برای مهاجمان بسیار سخت می‌نمود (همان، ۱۲۷-۱۲۸). علاوه بر امکانات دفاعی این شهر، قندهار به لحاظ جغرافیایی نیز در ملتقای راه‌های منتهی به کابل و هرات قرار داشته و بر تمامی افغانستان غربی احاطه و نظارت داشت؛ چنانکه دولت بابری هند با استیلا بر این شهر علاوه بر نظارت بر کابل، غرنه و قسمتی از بلوچستان، توانست اقوام مهاجم افغان، بلوچ و ازبک را کنترل کند.

قندهار دروازه ورود به ناحیه آبادان خراسان نیز محسوب می‌شد. این مسئله در مواقع ضروری می‌توانست تهدید بالقوه‌ای برای همسایگان هند به‌ویژه برای صفویان محسوب شود؛ به‌ویژه آنکه غیر از قلعه قندهار مانع دفاعی قابل توجهی برای ورود به خراسان وجود نداشت. بابر در خاطرات خود، راه قندهار به خراسان را راهی یک‌راست و بدون کوتل توصیف نموده است (ظهیرالدین بابر، ۱۳۰۸: ۸۰)؛ بدین ترتیب، فتح قندهار با امکانات دفاعی بالای آن برای هند و حتی همسایه قدرتمند آن ایران، می‌توانست دیوار مستحکم دفاعی در برابر تهاجم بیگانگان و عاملی برای نظارت بر تحرکات آنان باشد. علاوه بر این، تسلط بر قلعه قندهار از سوی ایران نیز تهدیدی برای امنیت هندوستان و عاملی برای کنترل ازبکان به حساب می‌آمد.

قندهار در این دوره نیز، همانند گذشته، از موقعیت تجاری و ارتباطی خاصی میان هندوستان، خراسان و ماوراءالنهر برخوردار بود. بابر در خاطرات خود در این مورد چنین نگاشته است:

«در میان هندوستان و خراسان به راه خشکی دو بندر است: یکی کابل و دیگری قندهار، از راه فرغانه ترکستان، سمرقند، بخارا، بلخ، حصار و بدخشان، گاروان به کابل و از خراسان به قندهار می‌آید. میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است. بسیار سوداخانه خوب است. اگر به روم و ختا روند، نهایت همین قدر سود بتوانند کرد. هر سال هفت هشت هزار اسب [از این طریق] به کابل می‌آیند و از جانب هندوستان هم پانزده بیست هزار خانه‌وار کاروان به کابل می‌آیند.» (ظهیرالدین بابر، ۱۳۰۸: ۸۱).

تاورنیه، سیاح مشهور نیز در سفرنامه خود با تأکید بر اهمیت تجاری راه اصفهان به قندهار نوشته است: «تجار اغلب آن راه را ترجیح می‌دهند که در آن راه همه جا آب است و برای مسافران چندان زحمت و اشکال پیش نمی‌آید.» (۱۳۳۶: ۶۵۹).

همانند گذشته از راه تجاری قندهار کاروان‌های متعدد با انواع کالاهای گران‌بهای هندی، ایرانی، عراقی و عربی مانند ادویه، ابریشم، یشم، اسب‌های عربی و عراقی در حال آمدوشد بودند. در این دوره به‌ویژه قندهار به لحاظ ورود اسبان عربی و عراقی برای سواره‌نظام هندوستان از اهمیت خاصی برای بابریان برخوردار بود (بداونی، ۱۳۸۰: ۲/۲۰۹).

آمدوشد کاروان‌های متعدد به قندهار، این شهر را به شهری ثروتمند با سودهای گمرکی فراوان تبدیل کرده بود و این ویژگی خود از عمده جاذبه‌های دیگر شهر قندهار برای دولت ببری و صفوی بود؛ چنانکه در برخی منابع هندی مالیات قندهار در این دوره را یک کرور و بیست و سه لک ثبت کرده‌اند (ظهیرالدین بابر، ۱۳۰۸: ۲۸). اولتاریوس نیز در آمد ایران را هنگام تسلط بر این شهر، یک میلیون تالر نوشته است (۱۳۶۳: ۳۲۰). قندهار و حفاظت از آن برای بابریان چنان اهمیت داشت که در منابع این دوره از آن به ناموس سلطنت یاد شده است (بخشی، ۱۸۶۵: ۱۹۹). در منابع عهد صفوی نیز همواره به اهمیت قندهار اشاره شده است؛ چنانکه به قول شاه صفی، از صفاهان و بغداد دل برداشتن آسان‌تر است، اما از سر قندهار گذشتن دشوار است (کنبو، بی‌تا: ۳/۲۲۳).

مسئله قندهار در رقابت‌های ایران و هند در دوره ببری

در اواخر عصر تیموری و هم‌زمان با بروز بحران‌های عظیم در این دوره، قندهار به شکل امارتی نیمه‌مستقل توسط ذوالنون ارغون از امرای دستگاه سلطان حسین بایقرا اداره می‌شد (معصوم بکری، ۱۳۸۲: ۸۱). در این دوره ظهیرالدین محمد بابر از نوادگان تیمور که در اندجان حکومت می‌کرد، در پی گسترش قلمرو خود برآمد. به نظر می‌رسد بابر در ارزیابی‌های خود به این نتیجه رسیده بود که وجود ازبکان همچون سد بزرگی بر سر دست‌یابی به ناحیه ماوراءالنهر بود؛ پس بهترین راه توسعه قلمرو، پیشروی به سمت هندوستان بود. در این راه قندهار از نخستین اهداف بابر و کلید فتح هند به شمار می‌آمد.

بابر در سال ۹۱۰ ه. ق. ۱۵۰۴ م. پس از حمله به قلمرو خاندان ارغون ابتدا کابل را تصرف کرد و سپس قندهار را به محاصره خود درآورد. هر چند مسائلی چون استحکام قلعه قندهار و پشتگرمی خاندان ارغون به حمایت شیبک خان، مانع دستیابی سریع وی بر آن ناحیه شد، سرانجام قندهار به تصرف بابر درآمد. این تسلط دیری نکشید و بار دیگر قندهار توسط ارغونیان پس گرفته شد (ظهیرالدین بابر، ۱۳۰۸: ۱۷۷). پس از شکست و قتل شیبک خان ازبک به وسیله شاه اسماعیل صفوی، رقیب تازه نفس دیگری یعنی شاه اسماعیل وارد عرصه رقابت بر سر قندهار شد. حملات پی در پی بابر به این منطقه، سرانجام موجب توسل حاکم قندهار به شاه اسماعیل و خراج گزار شدن وی نزد شاه اسماعیل شد، اما بار دیگر در سال ۹۲۷ ه. ق. ۱۵۲۱ م. حاکم قندهار، عبدالباقی، ضمن ارتباط با بابر احتمالاً به قصد شورش و سرکشی علیه صفویان، بابر را برای تصرف قندهار دعوت نمود. پس از چندی قندهار به وسیله نیروهای بابری تسخیر و کامران میرزا یکی از فرزندان بابر به حکومت شهر قندهار نصب شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۹۰/۱ - ۵۹۱). از عوامل عمده این پیروزی می توان به دل مشغولی ازبکان در ناحیه هرات و مشکلات شاه اسماعیل در مرزهای غربی با عثمانی ها، به ویژه مشکلات ناشی از شکست چالدران، اشاره کرد؛ بدین ترتیب، پس از فتح کابل و سرانجام قندهار توسط بابر نخستین گام های وی برای تصرف هندوستان و تشکیل امپراتوری بابری برداشته شد. سرانجام بابر در سال ۹۳۲ ه ق با فتح نواحی دهلی و آگره موفق به تشکیل امپراتوری بابری در هند شد.

دوره حکومت بابر در هندوستان (۹۳۷-۹۳۲ ه. ق) هم زمان با سال های آغازین سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق) بود. شاه طهماسب در این سال ها درگیر مسایل داخلی و به ویژه رقابت امرای قزلباش و حملات مکرر ازبکان به خراسان بود. در این دوره (۹۳۴-۹۳۷ ه. ق) اگر چه قندهار به لحاظ تجارت ابریشم اهمیت گذشته را نداشت، همچنان به دلیل قرار داشتن در راه های ارتباطی و تجاری ایران و هند اعتبار ویژه ای داشت.

پس از درگذشت بابر، پسرش همایون جایگزین وی شد. در دوره همایون بار دیگر بروز حوادثی در قندهار این شهر را کانون توجه سیاستمداران ایرانی و هندی ساخت. اهمیت این مسئله بدین دلیل بود که از این دوره به بعد رقابت بر سر دستیابی به قندهار به عنوان حادثترین

مسئله در روابط ایران و هند تا پایان دوره حکومت مغولان کبیر (۹۳۲-۱۱۰۸ ه.ق) ادامه یافته و به جدی‌ترین بحران در روابط میان ایران و هند تبدیل شد. در واقع از این زمان به بعد توجه مورخان در ثبت و ضبط وقایع بیشتر به وقایع سیاسی این ناحیه معطوف شده است. در آغاز دوره همایون و پادشاه هم‌عصر وی در ایران یعنی طهماسب، به دنبال استمرار کشمکش و رقابت میان امرای قزلباش در سال ۹۴۱ ه.ق / ۱۵۳۴ م. سام میرزا، برادر شاه طهماسب و نایب‌السلطنه خراسان به تشویق آغزیورخان شاملو، دایه خود، بدون اطلاع طهماسب به قندهار حمله کرد. این حمله ناکام ماند. آغزیورخان کشته شد و سام میرزا نیز با سرافکنندگی به هرات بازگشت. علت اصلی اقدام آغزیورخان در تشویق سام میرزا در حمله به قندهار و تصرف آن، استفاده از قلعه به عنوان قلعه نظامی و پناهگاه امنی برای خود و خانواده‌اش در مقابل حوادث پیش‌بینی نشده بود. چه در این زمان حامی قدرتمند وی در دربار؛ یعنی حسین‌خان شاملو توسط طهماسب از مناصب خود برکنار شده و پس از آن به قتل رسیده بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۳۱/۳ و ۱۲۲۳).

آغزیورخان نیز از داشتن سرنوشتی مشابه وی به شدت بیمناک بود. اگر چه اقدام سام میرزا خودسرانه و بدون اطلاع طهماسب بود، طهماسب نیز از این شکست خشنود نشد و برای دفاع از حیثیت خاندان خود با فرستادن نیرویی (۹۴۳ ه.ق) در پی جبران آن برآمد. از سویی دیگر، اقدام طهماسب در این زمان سیاستی پیشگیرانه برای تحرکات دوباره ازبکان پس از شکست ایشان در مرو بود (همان، ۱۲۴۹/۳-۱۲۵۰). سرانجام، خواجه کلان، حاکم منصوب کامران میرزا در قندهار که تاب مقاومت در برابر قوای طهماسب را نداشت، شهر را تسلیم قوای طهماسب کرد. اما سال بعد، بار دیگر کامران میرزا قندهار را به قلمرو بابریان بازگرداند. طهماسب نیز به دلیل اشتغال به عثمانی‌ها، فرصت بازپس‌گیری قندهار را نیافت (دوغلان، ۱۳۸۳: ۶۷۲-۶۷۴؛ ترکمان، ۱۳۸۱: ۱۰۲/۱-۱۰۳، ۱۰۸ و ۱۵۰). ده سال پس از این وقایع، پریشانی اوضاع هندوستان بار دیگر زمینه را برای پیوستن قندهار به ایران عهد صفوی فراهم آورد. در این زمان بالا گرفتن جنگ‌های داخلی میان همایون و شیرشاه سوری از یک طرف و نافرمانی برادران همایون از وی از سوی دیگر موجب برکناری همایون و پناهندگی وی به دربار طهماسب شد. این بار نیز قندهار آخرین شهری بود که همایون

پس از مدتی توقف در آن عازم ایران گردید و پس از آن به دستور طهماسب مورد استقبال گرم حکام شهرهای ایران قرار گرفت (نتوی، ۱۳۸۲: ۸/۵۶۸۰).

بلافاصله پس از پناهندگی همایون باری به ایران و تقاضای کمک از طهماسب، بار دیگر موضوع بازگرداندن قندهار به ایران به عنوان یکی از شرایط مساعدت طهماسب به همایون مطرح شد (علامی، ۱۳۷۲: ۱/۴۹۱). این مسئله به خوبی نشان‌دهنده اهمیت نظامی و تجاری قندهار برای دولت ایران در این زمان بود. همایون پس از تصرف قندهار مدت کوتاهی اداره این منطقه را به قوای ایرانی واگذار کرد، اما بروز عواملی چون؛ نارضایتی مردم اهل سنت قندهار از تسلط ایرانیان شیعی، درگذشت شاهزاده مراد، فرزند طهماسب (نامزد حکومت قندهار) و سرانجام، نبود پناهگاهی مناسب برای همراهان و سپاهیان همایون، بار دیگر موجب بازپس‌گیری قندهار از قوای ایرانی (۹۵۲ ه. ق) و ماندگاری آن در اختیار قوای باری شد (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۵۰؛ ترکمان، ۱۳۸۱: ۱۵۰/۱). برخی از مورخان بروز این وقایع را موجب سردی و کدورت و آغاز رقابتی سخت بر سر تصرف قندهار میان دو کشور ایران و هند دانسته‌اند (روملو، ۱۳۸۴: ۸۶/۱).

مرگ همایون در ۹۶۳ ه. ق. ۱۵۵۶ م. و بروز بحران‌های آغاز سلطنت اکبر، موقعیت را برای اشغال قندهار توسط ایران فراهم نمود. بار دیگر قندهار توسط قوای طهماسب صفوی به تصرف در آمد (۹۶۵ ه. ق). پس اداره این منطقه در اختیار یکی از شاهزادگان صفوی یعنی سلطان حسین میرزا، از نوادگان شاه اسماعیل صفوی، قرار گرفت (همان، ۵۰۸؛ ترکمان، ۱۳۸۱: ۱۵۱/۱).

اگر چه عملیات ایران در ناحیه قندهار موجب سردی روابط ایران و هند شده بود، طهماسب با توجه به تأثیر روابط دوستانه میان ایران و هند بلافاصله هیئتی را برای تبریک جلوس اکبر و همدردی در مرگ پدرش همایون روانه هند نمود تا بتواند از تأثیرات سوء عملیات ایرانیان در قندهار در روابط دو کشور بکاهد (خافی‌خان، ۱۸۶۹: ۱۶۱/۱). چندی بعد به دلیل بروز حوادثی در ایران چون مرگ طهماسب و حکومت مستعجل شاه اسماعیل دوم (۹۸۴ ه. ق) شرایط را برای بازگشت قندهار به قلمرو باری فراهم نمود. وقوع بحران‌های شدید در دربار ایران، قتل عام شاهزادگان و بزرگان به وسیله اسماعیل دوم و بالا گرفتن جو بی‌اعتمادی در میان نخبگان سیاسی و اداری در کنار حمله ازبکان به خراسان به رهبری عبدالله خان ازبک و غفلت ایران از مسایل

خارجی در این زمان، از عوامل اصلی تزلزل تسلط ایرانیان بر قندهار شد (فرشته، بی تا: ۲۷۰/۱). علاوه بر این، در این زمان قندهار همواره در معرض هجوم و شورش فرق‌های از افغانان روشناییه^۱ مستقر در کابل بود (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۶۶/۲). از سویی دیگر، در این دوره دربار بابریان به رهبری اکبر در اوج اقتدار بوده و امرا و فرهیختگان ایرانی در دربار وی جایگاه والایی داشتند. وجود این مسایل در کنار مسایل جاری در قندهار به تدریج زمینه‌های جدایی دوباره قندهار را فراهم کرد. در این زمان در قندهار فرزندان حسین میرزا پس از وفات پدرشان از یک طرف در معرض تحریک برخی امرای شورشی علیه صفوی مانند سلیمان خلیفه شاملو قرار داشتند (ترکمان، ۱۳۸۱: ۷۵۰/۱)، از طرف دیگر، خطر تهاجم ازبکان آن‌ها را پیوسته تهدید می‌نمود. شاه‌عباس اول نیز که به تازگی به تخت سلطنت جلوس نموده بود، در این زمان درگیر دفع ازبکان در شرق و عثمانی‌ها در مرزهای غربی بود و بدین ترتیب مجالی برای رسیدگی به اوضاع قندهار و دفاع از آن نداشت. سرانجام ناامیدی حکام ایرانی قندهار از حمایت دربار صفوی و رسیدن اخبار مکرر از حکومت مقتدر اکبر شاه بابری و جایگاه ویژه ایرانیان در دربار وی، موجب پناهندگی حسین میرزا و تحویل قندهار به حکومت بابری شد (ترکمان، ۱۳۸۱: ۷۵۴/۱-۷۶۹). دربار اکبری نیز از پناهندگی میرزایان صفوی استقبال کرد؛ چرا که سپاه اکبر به تازگی فتح کشمیر و برخی نواحی در سند را به پایان رسانده بود. همچنین در همین زمان شعله‌های شورش محمد میرزا حکیم، برادر اکبر در کابل به خاموشی گراییده بود (بداونی، ۱۳۸۰: ۶۰/۲-۶۵)؛ بدین ترتیب، پناهندگی میرزایان صفوی حاکم بر قندهار، موجب بی‌نیازی وی از درگیری در جبهه جدید و دوام آرامش در این ناحیه حساس شده بود. پس

۱. مؤسس این فرقه، بایزید انصاری خلف شیخ عبدالله انصاری بود. وی در شهر جلندهر پنجاب متولد شد. فعالیت وی در دوره همایون بابری در زمان تسلط میرزا محمدحکیم‌بن همایون به‌ویژه از سال نهصد و چهل و نه قوت گرفت. وی خود را نبی می‌دانست و عقاید خاصی داشت؛ چنانکه مردم را به نماز و ریاضت دعوت می‌کرد، اما جهت تعین را از میان برداشت. وی معتقد بود که غسل را به آب حاجت نیست؛ زیرا همین که باد رسید، تن پاک می‌شود. وی با پیروان خود به راهزنی مشغول بود. پیروانش وی را میان‌روشن نامیده بودند. پس از وی کار بایزید توسط فرزندان و نوادگان وی همچون جلاله و احداد، عبدالقادر و... استمرار یافت و تا پایان حکومت بابریان پیوسته ناآرامی‌های فراوانی را به همراه داشت. برای اطلاع بیشتر (ر.ک: کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۲۷۹/۱-۲۸۶).

از این واقعه، مظفر بیگ، فرزند بزرگ‌تر حسین میرزا در دربار اکبری به حکومت سنبل منصوب شد. خدمات وی در این سمت چنان بود که از طرف اکبر خطاب فرزند وی یافت. خواهر وی نیز به عقد شاهزاده خرم (شاه جهان) درآمد و پرهیز بانوی بیگم از او متولد شد (شاهنوازخان، ۱۸۹۰: ۳۰۰/۲ - ۳۰۱). رستم میرزا، برادر دیگر نیز به حکومت مولتان منصوب شد.

اگرچه تحویل قندهار به هند برای حکومت ایران پذیرفتنی نبود، با وجود این، شاه عباس در آن برهه واکنشی نشان نداد. در واقع، شاه عباس دوستی با بابریان را برای جلوگیری از اتحاد آنان با ازبکان ضروری می‌دانست؛ چرا که رهبران ازبک بیشتر کوشش می‌کردند اتحاد با بابریان را به عنوان پیمانی ضد شیعی در چارچوب اتحاد و قدرت علیه صفویان مطرح کنند. بدین ترتیب، شاه عباس با توجه به موقعیت نیرومند اکبر تا پایان عمر وی موضوع بازپس‌گیری قندهار را مسکوت گذاشت. سرانجام، فرصت بازپس‌گیری قندهار برای ایران، در دوره جهانگیر و به دنبال بروز دسته بندی‌ها در دربار وی بر سر جانشینی جهانگیر میان ملکه نورجهان و شاهزاده خرم به دست آمد. شاه عباس در سال ۱۰۳۰ ه. ق. ۱۶۲۱ م. قندهار را به‌طور ناگهانی تصرف کرد. اگرچه از دست دادن قندهار برای دولت بابری خلاء بزرگی بود، تحلیل سلامتی جهانگیر و بروز آشوب‌های داخلی به‌ویژه از سوی شاهزاده خرم و استمرار شورش فرقه روشناییه در ناحیه کابل، پس گرفتن قلعه از دست رفته قندهار را برای جهانگیر غیر ممکن ساخت (گورکانی، ۱۳۵۹: ۱۰۷، ۵۰۰ و ۴۱۲-۴۱۳). شاه عباس پس از این واقعه با فرستادن نامه‌های دوستانه‌ای به جهانگیر در پی جلوگیری از قطع رابطه دو کشور برآمد. جهانگیر نیز در جوابیه‌ای گلایه‌آمیز با کوره ده خواندن قندهار (همان، ۴۰۵) درصدد کم کردن ارزش کار شاه عباس و پوشاندن ناتوانی دولت خود در حفاظت از این شهر کلیدی برآمد.

مرگ شاه عباس اول در سال ۱۰۳۸ ه. ق. ۱۶۲۹ م. و بروز ناامنی‌ها و تنش‌ها در دوره جانشینان وی تا دوره شاه عباس دوم، یک بار دیگر شرایط را برای تصرف قندهار از طرف بابریان فراهم آورد. به نظر می‌رسد در این زمان شاه جهان اطلاعات کاملی درباره اشتغال شاه صفی به امر محاصره ایروان و نبرد وی با عثمانی‌ها داشت. شاه جهان در این زمان با استفاده از شرایط موجود، با نامه‌نگاری‌هایی موجب پناهندگی علی مردان خان زیگ حاکم ایرانی قندهار و تسلیم قلعه قندهار

توسط وی به بابریان شد (شاهنوازخان، ۱۸۹۰: ۷۹۷/۲-۷۹۸). اگر چه شاه‌صفی علاقه زیادی به حفظ قندهار داشت، درگیری وی با ترکان عثمانی مانع از فعالیت وی در جهت بازپس‌گیری قندهار شد. گفتنی است، علی‌مردان‌خان زیک (فرزند گنجعلی‌خان زیک) ابتدا به سختی مخالف تحویل قندهار به دولت بابری بود، اما در نتیجه ترس از دسیسه‌های درباریان صفوی علیه خود و تشویق حاکم کابل به پیوستن به دربار بابری، به تحویل قندهار متمایل شد. علی‌مردان‌خان پس از این واقعه از جانب شاه‌جهان به منصب شش‌هزاری مقرر شده و اداره کل امور کشمیر نیز به‌واسطه تشابه آب و هوای آن با ایران به وی واگذار شد. وی سرانجام پس از مرگ آصف‌خان، پدر زن شاه‌جهان به مقام منحصر به فرد امیرالامرای نیز ارتقا یافت (همان، ۷۹۷-۷۹۹). پس از این واقعه بار دیگر روابط سیاسی دو کشور به سردی گرایید و تا پایان دوره شاه‌صفی سفیری از هند به ایران نیامد (قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۸-۱۰۲).

شاه‌صفی در سال ۱۰۵۳ ه. ق. ۱۶۴۳ م. درگذشت و عباس دوم جانشین وی شد. پس از جلوس عباس دوم شاه‌جهان سفرایی را همراه هدایایی به دربار ایران فرستاد. شاه‌جهان در نامه‌های خود به شاه ایران علت تیرگی روابط دو کشور و تصرف قندهار توسط هندیان را بی‌روشی و اندیشه‌های بی‌جای شاه‌صفی مطرح کرد (نوایی، ۱۳۶۶: ۹۱). شاه‌عباس اگر چه سفرای شاه‌جهان را به گرمی پذیرفت، پیوسته در صدد بازگرداندن قندهار به جغرافیای ایران بود. این موقعیت با درگیری مغولان با مسئله ازبکان فراهم شد. شاه‌جهان در این زمان به تصور آنکه حکومت ایران با مرگ شاه‌صفی و روی کار آمدن شاه جوان ثبات لازم را ندارد، به قلمرو ازبکان حمله کرد و بلخ را به تصرف درآورد. عباس دوم نیز با استفاده از اشتغالات شاه‌جهان و عدم پیش‌بینی بابریان در حمله به قندهار- آن هم در فصل زمستان- بهره برده و قندهار را در زمستان ۱۰۵۹ ه. ق / ۱۶۴۹ م به تصرف درآورد (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۴۵/۱؛ بخشی، ۱۸۶۵: ۱۹۲). از این زمان تا پایان دوره حکومت شاه‌جهان حملات پی‌درپی به قندهار و تحت فرماندهی شاهزادگان بابری همچون اورنگ‌زیب و داراشکوه انجام گرفت. تمامی این حملات با شکست سنگین بابریان خاتمه یافت.

از عوامل عمده این ناکامی‌ها اجرای سیاست زمین‌سوزی در اطراف قندهار از سوی ایرانیان بود. این مسئله انجام تدارکات برای سپاه بابری را با مشکلات فراوانی روبه‌رو ساخته بود (کتبوی، بی‌تا:

۸۵/۳)، اما شاید بتوان گفت، علت اصلی تر آن، بی ثباتی‌ها و رقابت‌های موجود میان شاهزادگان بابری بر سر مسئله جانشینی شاه جهان و چنددستگی میان امرا و بزرگان دربار بابری بود. در این رقابت سرانجام اورنگ‌زیب فرزند کوچک‌تر شاه جهان، داراشکوه برادر ارشد خود و ولیعهد شاه جهان را شکست داد. داراشکوه در این موقعیت تصمیم گرفت همانند دوره همایون، از قندهار راهی دربار ایران شود. شاه‌عباس دوم نیز پس از آگاهی از این جریان دستورهای لازم را برای پذیرایی از وی به حکمرانان ایرانی شهرهای خراسان صادر کرده بود، اما هواداران اورنگ‌زیب در میانه راه داراشکوه را دستگیر نموده و به سپاهیان اورنگ‌زیب تحویل دادند (قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۵۱-۲۵۲). بروز این وقایع در دربار بابری نه تنها اوضاع داخلی، بلکه سیاست خارجی هندوستان را در این زمان به شدت متأثر ساخته بود.

اگرچه قسمت اعظم دوره سلطنت اورنگ‌زیب در هندوستان هم‌زمان با حکومت سلاطین ضعیف صفوی چون شاه‌سلیمان و شاه سلطان‌حسین در ایران بود، بروز بحران‌های شدید داخلی که نتیجه سیاست‌های سخت‌گیرانه اورنگ‌زیب با غیرمسلمانان بوده و نتیجه آن درگیری‌های متعدد دربار بابری با ناراضیان بود، مجال برای دیگر مسابله برای حکام بابری باقی نگذاشته بود؛ بدین ترتیب بازپس‌گیری قندهار از سوی بابریان مسکوت ماند و قندهار تا پایان دوره اورنگ‌زیب ۱۰۱ هـ. ق همچنان زیر تسلط ایرانیان باقی ماند.

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ پرفراز و نشیب قندهار بیانگر اهمیت ویژه این ناحیه در ادوار مختلف است. در گذشته دور این شهر از مهم‌ترین باراندازهای راه جنوبی ابریشم و دروازه ورود به سرزمین غنی و پرجاذبه هندوستان بود. این شاهراه حیاتی نه تنها واسطه تجاری کالاهای پرارزش بود، بلکه واسطه انتقال و گسترش آیین‌هایی چون بودا و مذهب اسماعیلیه نیز بود. تشکیل دولت بابری در هندوستان و هم‌جواری آن با دولت صفویه در قندهار، علاوه بر افزایش اهمیت تجاری و ارتباطی قندهار، وجهه استراتژیکی خاصی نیز به آن افزود و تسلط بر قندهار را به عنوان اصلی‌ترین موضوع چالش سیاسی میان دو کشور ایران و هند مطرح ساخت. این چالش رقابت طولانی به مدت دو قرن

را بر سر تصرف قندهار به همراه داشت. در این دوره تسلط بر قندهار برای ایران و هند، به لحاظ امکانات خاص دفاعی و موقعیت جغرافیایی این شهر از اهمیت خاصی برخوردار بود. در واقع در این دوره قندهار به لحاظ داشتن همین امکانات دفاعی می‌توانست همچون سد محکمی در برابر هجوم اقوام مهاجم نقش مهمی برای کشور مسلط ایفا نماید؛ بدین ترتیب می‌توان گفت، یکی از اهداف اصلی بابریان در تسلط بر قندهار، حفظ و نظارت بر مرزهای غربی هندوستان در برابر هجوم بیگانگان به ویژه حملات اقوام سرکش ازبک، بلوچ و افغان بود.

علاوه بر این، قندهار دروازه ورود به خراسان بود و این خود می‌توانست در مواقع ضروری تهدیدی برای صفویان و ازبکان به حساب آید. صفویان نیز در این دوره برای حفظ مرزهای شرقی خود پیوسته در پی تصرف و تسلط بر شهر قندهار بودند. از طرف دیگر، قندهار در این دوره به واسطه واقع شدن در چهارراه تجاری غرب و شرق، علاوه بر نیازهای اقتصادی ایران و هند، می‌توانست سود سرشار گمرکی را نصیب کشور مسلط نماید. همه این جاذبه‌ها، مسئله تسلط بر قندهار را به چالشی مهم برای بابریان مبدل ساخته بود. در واقع، در این دوره قندهار علاوه بر اهمیت نظامی و تجاری به لحاظ سیاسی نیز اهمیت خاصی داشت و تسلط بر آن نشانه اقتدار کشور مسلط به حساب می‌آمد. تسلط بر قندهار تا پایان دوره اورنگ‌زیب (۱۱۱۸ ه. ق) از چالش‌های پیش روی دولت بابری بود. اگر چه اهتمام اورنگ‌زیب نیز موجب پیوستن این ناحیه به قلمرو بابری نشد، بعدها به دلیل ضعف دربار صفوی و شورش افغان‌ها به ریاست میرویس علیه دربار صفوی، بار دیگر در قندهار خطبه به نام بهادر شاه بابری خوانده شد (نوابی، ۱۳۷۷: ۷۲). تأثیر وقوع همین تحولات در قندهار چنان بود که بعدها یکی از عوامل عمده تحول بزرگی در ایران؛ یعنی انقراض سلسله صفویه شد.

منابع پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی. (۱۳۶۴). **تاریخ سلطانی**. به کوشش احسان اشراقی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. (۱۳۶۳). *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: چاپخانه سپهر.
- اولثاریوس، آدام. (۱۳۶۳). *سفرنامه*. ترجمه احمد بهپور. تهران: نشر ابتکار.
- بخشی، معتمدخان. (۱۸۶۵). *اقبال نامه جهانگیری*. تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمد علی. کلکته: کالج پریس.
- بداونی، عبدالقادر. (۱۳۸۰). *منتخب التواریخ*. ج ۱ و ۲. تصحیح مولوی احمد علی صاحب. تهران: انتشارات انجمن مفاخر.
- برهن، چندربهان. (۱۳۸۳). *چهارچمن*. تصحیح محمد یونس جعفری، دهلی: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- بگری، سید معصوم. (۱۳۸۲). *تاریخ سند (تاریخ معصومی)*. تصحیح عمر بن محمد داود پوته. تهران: انتشارات اساطیر.
- بلاذری، ابن الحسن. (۱۹۷۸). *فتوح البلدان*. تحقیق رضوان محمد رضوان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۳۶). *سفرنامه*. ترجمه ابوتراب نوری. تهران: سنایی.
- تتوی، احمد. (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. ج ۸. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر بیک. (۱۳۸۱). *تاریخ عالم آرای عباسی*. ج ۱. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- چلنگی، علیرضا. (۱۳۷۵). *راه ابریشم. یادمان گشایش راه آهن مشهد - سرخس*. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۶۳). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- خافی خان، نظام الملکی و محمد هاشم خان. (۱۸۶۹). *منتخب اللباب*. تصحیح مولوی کبیرالدین. کلکته: کالج پریس.
- خواندمیر. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر*. تهران: انتشارات خیام.

- داندمایف. (۱۳۸۶). **ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی**. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دوغلات، میرزا محمد حیدر. (۱۳۸۳). **تاریخ رشیدی**. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: نشر میراث مکتوب.
- دمشقی، شمس‌الدین انصاری. (۱۳۶۶). **نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر**. ترجمه سید حمید طیبیان. تهران: انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- رضا، عنایت‌الله. (۱۳۷۶). **نقش ایران در جاده ابریشم تا پایان عهد ساسانی**. مجموعه مقالات دومین اجلاس بین‌المللی جاده ابریشم. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رضوی، سید اطهر عباس. (۱۳۸۰). **تاریخ تصوف در هند**. ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- روملو، حسن بیگ. (۱۳۸۴). **احسن التواریخ**. ج ۳. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ریاض‌الاسلام. (۱۳۷۳). **تاریخ روابط ایران و هند**. ترجمه محمد باقر آرام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شاملو، ولی قلی خان. (۱۳۷۱). **قصص الخاقانی**. ج ۱. تصحیح سید حسن سادات ناصری. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شاهنوازخان، صمصام الدوله. (۱۸۹۰). **مآثر الامراء**. تصحیح مولوی میرزا اشرف علی. کلکته: اردو گائید.
- طباطبا، غلامحسین خان. (بی‌تا). **سیرالمتاخرین**. ج ۱. لکهنو: منشی نول کشور.
- عالی شیرازی، نعمت خان. (۱۸۴۴). **وقایع نعمت خان عالی**. مقدمه دکتر انوار الحسن. لکهنو: نول کشور.

- علامی، ابوالفضل. (۱۳۷۲). **اکبرنامه**. ج ۱. تصحیح طباطبایی مجد. تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فرشته، محمد قاسم. (بی تا). **گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)**. ج ۲. کلکته: منشی نول کشور.
- قزوینی، محمد طاهر. (۱۳۲۹). **عباسنامه**. تصحیح ابراهیم دهگان. اراک: انتشارات داودی.
- کلاویخو. روی گونسالس. (۱۳۳۷). **سفرنامه کلاویخو**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کنبو، محمد صالح. (بی تا). **شاه جهان نامه**. ج ۳. ترتیب غلام یزدانی. لاهور: شقیق پریس.
- گروسه، رنه. (۱۳۶۸). **امپراطوری صحرائوردان**. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گورکانی، جهانگیر. (۱۳۵۹). **جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)**. به کوشش محمد هاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گورکانی، ظهیرالدین محمد بابر. (۱۳۰۸). **بابرنامه**. ترجمه بیرام خانخان. بمبئی: انتشارات چت رابها.
- گیرشمن، رومان. (۱۳۸۸). **ایران از آغاز تا اسلام**. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاهوری، عبد الحمید. (۱۸۶۸). **پادشاهنامه**. ج ۱. تصحیح مولوی کبیرالدین احمد. کلکته: کالج پریس.
- مارکوپولو. (۱۳۵۰). **سفرنامه**. ترجمه حبیب‌الله صحیحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۱). **جغرافیای تاریخی ایران باستان**. تهران: دنیای کتاب.
- میرابوالقاسم رضی‌الدین ابن نورالدین مخاطب به میرعالم. (۱۳۰۹). **حدیقه العالم**. به اهتمام سید عبدالطیف شیرازی، حیدر آباد: [بی نا].
- نویسنده گمنام. (۱۳۳۰). **حدود العالم من المشرق و المغرب**. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۶). *مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی (دوره شاه عباس)*. ج ۳. تهران: انتشارات زرین.
- _____ . (۱۳۷۷). *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفوی*. تهران: انتشارات سمت.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*. ج ۲. تصحیح محمد روشن. تهران: نشر البرز.
- یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۳۶). *ظفرنامه*. تصحیح محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.

- Ishwara Tope. (1965). Political Views of Emperor Aurangzeb. "Islamic culture" Hyderabad.

- Lyons, H, LandInghoit. (1957). GandharianArtIn Pakistan. Newyork.

